

غلامرضا جلاتیان

وکیل پایه یک دادگستری

احیای دادرسی، چرا و چگونه؟

قانونی که مبین واقعیات اجتماعی، نیازها و آمال مردم نباشد خیلی زود به مستندات تاریخ تقنینی بدل خواهد شد، چه مردم منابع و ذخایر فرهنگی و عرفی عظیمی که به طور خودجوش و در طول قرن‌ها، راهکار حل اختلافات را برایشان تسهیل می‌کرده به راحتی با مواد خشک و بی‌روح قانونی که تصنعی و ساخته و پرداخته عده‌ای معدود در اتاق‌های دربسته است و مصالح و خواسته‌های آن‌ها را حتی درک نکرده‌اند، معاوضه نخواهند کرد، مگر این که قانونگذار مترجم آمال و نیازهای مردم باشد و قانون او زبان گویایی باشد برای رفع احتیاجات رو به تزایدی که از روح یک ملت و در نتیجه کم و کیف عقاید و عادات و رسوم آن‌ها به شکل قواعد حقوقی ظهور می‌یابد. از این حیث، قوانین منبع مهمی برای ارزیابی حقوق حاکم بر یک ملتند و در این بین، جایگاه قوانین حاکم بر دادرسی بخصوص قانون آیین دادرسی کیفری که اصول حاکم بر کشف جرم تا اعمال مجازات را برای رعایت توازن و تعادل بین حقوق فرد و جامعه تنظیم می‌کند، اهمیت فوق‌العاده دارد. ماریو پاگانو حقوقدان قرن هجدهم ایتالیا در بیان جایگاه آیین دادرسی کیفری گفته است: «چنانچه به کشوری ناشناخته گام نهید و مشتاق اطلاع از حدود و ثغور حمایت از آزادی‌های مدنی باشید، به قانون آیین دادرسی کیفری آن مراجعه کنید.»^(۱)

اساساً در تعدادی از جرائم، روح جامعه به اندازه مجنی علیه جریحه دار می‌شود و خشم برافروخته‌اش جز با اعمال مجازاتی سریع، قاطع و بعضاً شدید فرو نمی‌نشیند، اما نگاه فرشته عدالت بر فرد و جامعه یکسان است و همچون گرمای خورشید بر همه جا و همه کس بلاشروط می‌تابد و حمایت بی‌چون و چرا از جامعه را، به قیمت بی‌حرمتی به

متهم بر نمی‌تابد؛ گویی می‌داند که ایستادن پیش میز قاضی به عنوان متهم، برای هر درد از اجتماع ممکن است روزی اتفاق بیفتد. جامعه بشری در طول تاریخ برای رعایت توازن و تعادل بین حقوق فرد و جامعه به این نتیجه رسیده که قاضی باید واسطه بین مدعی (زیان دیده یا جامعه) از یک سو و مظنون به ارتکاب جرم (متهم) از سوی دیگر باشد. از این رو نوعی از سیستم‌های حقوقی، نهادی چون دادسرا که وظیفه تعقیب جرم از حیث عمومی آن و تحقیق از متهم را به عهده داشته باشد و در روز محاکمه در محضر دادگاه، دلایل جرم علیه متهم را ارائه دهد - و متهم نیز با برخوردارگی از اصل برائت و داشتن وکیل آگاه به موازین حقوقی و قانونی به دفاع از خود بپردازد - پیش‌بینی شده است. حتی در برخی سیستم‌ها به این حد نیز قانع نشده‌اند و برای انطباق بیشتر حکم قاضی با عرف جاری و دستیابی به عدالتی رقیق‌تر و حکمی منصفانه‌تر، هیأتی به نمایندگی از عامه مردم به عنوان هیأت منصفه در دادرسی حاضر می‌شود و بر محاکمه نظارت می‌کند که البته جای این بخش از دستگاه عدالت کیفری هنوز در سیستم قضایی ایران خالی است و امید است گذر زمان هر چه سریع‌تر به مسئولان امور تقنینی و قضائی لزوم وجود آن را نشان دهد.

در سیستم قضائی ایران دوباره شاهد حضور و ایفای نقش دادسرا در برخورد با جرائم عمومی و حتی برخی تکالیف غیرکیفری هستیم. در مورد نقش و جایگاه دادسرا می‌توان گفت دادسرا از طرف جامعه، مدعی است که فرد مظنون مرتکب جرم شده است. پس مدعی نمی‌تواند خود در مقام قضاوت بنشیند و حکم کند - که این وظیفه قاضی است - یا در مورد جرم، نحوه وقوع آن، وضعیت مظنون به جرم و غیره تحقیق کند - که وظیفه بازپرس است - چون نتیجه تحقیق مدعی، خالی از غرض نخواهد بود، بلکه فقط دادسرا به نمایندگی از جامعه اختیار تعقیب مظنون به ارتکاب جرم (در نقطه آغازین دادرسی) و اجرای مجازات (در نقطه پایانی جریان دادرسی) را به عهده دارد. علی‌رغم نقش بسیار مهم دادسرا در فرایند وقوع جرم تا اعمال مجازات، این نقش به قاضی دادگاه محول شد و دادسرا به کلی در جرائم عمومی حذف گردید.

الف) چرا دادسرا احیا شد:

نقدها و مقالات بسیاری در توجیه و محاسن حذف دادسرا و تأسیس سیستم

دادرسی بدیع دادگاه‌های عام یا در بیان مضرات و عواقب این اقدام به رشته تحریر درآمد. اگرچه ایراداتی که بر این اقدام غیرکارشناسی و به دور از واقع‌نگری ابراز شد به نحوی بر چرخش قوه مقننه به احیای مجدد دادسرا تاثیر گذارد، اما فی الواقع این گذر زمان بود که به عنوان قانون لایتغیر طبیعی که منطبق حیات اجتماعی را در دامن خود می‌پروراند و فریب هیچ سخن و وعده‌ای را نمی‌خورد، مسؤولان امر را وادار به احیای نهاد دادسرا کرد. در زمان‌های دوره، آثار و عواقب یک تصمیم اجتماعی از سوی حاکمان، ده‌ها سال بعد و حتی در حکومت‌های بعد نمایان می‌شد، اما امروزه به لحاظ رشد جمعیت، بخصوص جمعیت تحصیلکردگان و وجود رسانه‌ها و پیچیدگی و ارتباط تنگاتنگ روابط اجتماعی از چند سال، عوارض و نتایج یک تصمیم آشکار می‌گردد و حتی با نگاهی کارشناسانه به موضوع، بدون این که نیاز به اجرای یک تصمیم باشد می‌توان عواقب آن را به وضوح پیش‌بینی کرد. به هر حال محقق نشدن اهداف تأسیس دادگاه‌های عام که رؤیای مراجعه مستقیم مردم به قاضی و مرجع قضائی واحد و یکپارچگی صلاحیت‌های محاکم را در رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفری وعده داده بود، به قدری واضح و مبرهن شد که حتی مدافعان دادگاه‌های عام نیز سخن به انتقاد گشودند و خواستار احیای دادسرا شدند.

چکیده‌ای از غالب نظرهای ارائه شده در مورد ناکارآمدی دادگاه‌های عام را می‌توان در مقدمه توجیهی لایحه‌ای که تحت عنوان اصلاح پاره‌ای از مواد قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بنابه پیشنهاد قوه قضائیه در جلسه مورخ ۱۳۷۹/۱۲/۱۷ هیأت وزیران به تصویب رسیده، دید. (۲)

دلایل مذکور در این مقدمه چنین است:

۱. جانشین گردیدن مأموران ذی‌ربط نیروی انتظامی در عمل به جای دادسرا و بالطبع ناآشنایی آنها به امور حقوقی و جزایی و بروز پیامدهایی از جمله ناقص تشکیل شدن پرونده‌ها و اطاله دادرسی.

۲. عدم توجه به میزان تجربه و دانش قضائی قاضی در دعاوی مهم و پیچیده و نیز جدید و نادیده انگاشتن دعاوی ناشی از تحولات صنعتی و فراملی در نتیجه ملحوظ نگردیدن امر تخصص و تقسیم کار در واگذاری صلاحیت عام به قاضی دادگاه عمومی.

۳. صحیح نبودن رسیدگی به جرائم مهم و غیرممکن به طور یکسان و در یک مجمع بالطبع زمینه‌سازی برای عدم اجرای مطلوب عدالت و صادر نگر دیدن احکام دقیق.

۴. تبدیل شدن دیوان عالی کشور به مرجع تجدیدنظر برخی از احکام حقوقی و کیفری، ضمن نداشتن قدرت و اختیار لازم قانونی و در نتیجه عدم نظارت دیوان بر بسیاری از دادگاه‌ها.

۵. وجود حق تجدیدنظرخواهی برای مقام‌ها و اشخاص متعدد و بروز دشواری برای مختومه شدن پرونده‌ها و آثار ناشی از آن از جمله افزایش حجم کار دادگستری و دادگاه‌ها و اطاله دادرسی و ایجاد ناراحتی برای اصحاب دعوا.

۶. بازداشتن رییس دادگاه یا دادگستری از رسیدگی بی طرفانه، به دلیل ورود آنان برای حفظ حقوق عامه و تعقیب جرائم عمومی و پیگیری آن‌ها در دادگاه و پس از صدور حکم تا اجرای آن.

۷. سابقه دادرسا و مأنوس بودن مردم، قضات و حقوقدانان با آن.

ب) چگونه دادرسا احیا شد:

دولت مستعجل قانون تشکیل دادگاه‌های عام که به منظور رسیدگی و حل و فصل کلیه دعاوی و مراجعه مستقیم به قاضی و ایجاد مرجع قضائی واحد، در سال ۱۳۷۳ تصویب شده و به تأیید شورای نگهبان رسیده بود (۳)، با لایحه دولت در سال ۱۳۸۰ که متضمن اصلاحاتی در عنوان و متن قانون بود و توسط مجلس تصویب شد (۴) و به تأیید شورای نگهبان رسید با همان شتابی که به وجود آمده بود، بسر رسید. متأسفانه پس از گذشت حدود ربع قرن از انقلاب و سپری شدن هفت سال از تجربه ناموفق دادگاه‌های عام در چرخشی به قانون سال ۱۲۹۰ موارد شکلی و ماهیتی متهافتی، بدون توجه به ابعاد مختلف حقوقی حاکم بر دادرسی کیفری، لباس قانونی لازم الاجرا به تن کرده‌اند.

بر اثر جرم، دو کفه ترازوی عدالت به هم می‌خورد. در یک سمت جرم ارتكابی قرار دارد و همه توجهات به متهم است و در سمت دیگر، فرد زیان دیده و جامعه‌ای ملتهب که خواهان بازیافت نظم از دست‌رفته خود است. در این میان، دستگاه عدالت کیفری باید با قواعد مورد توافق اجتماع که برگرفته از مذهب، اخلاق، عرف و آداب و سنن جامعه است اعمال مجازات کند تا ضمن جبران خسارت وارد به فرد زیان دیده، تعادل و

نظم برهم خورده جامعه نیز دوباره برقرار گردد و این مهم حاصل نخواهد شد، جز با در اختیار داشتن قوانین مأخوذ از نیازها، توقعات و امیال مردم که الزاماً توسط نمایندگان واقعی آنها با استفاده جدی و عاری از اغراض و مطامع گروهی و سیاسی و با تأمل و تدبیر و نیز استفاده از نظر حقوقدانان ایرانی مستقل، آگاه و مسلط به حقوق کشورهای پیشرفته وضع می‌شود. شتابی که به تورم قانونی در مراجعات مکرر بینجامد و به ابتدایی‌ترین نکات لازم برای قانون نویسی بی‌توجه باشد، نه در خور اصلاحات است و نه اساساً تعجیل منجر به پراکندگی قوانین، بدون توجه به موارد ناسخ و منسوخ، که به آسانی قابل رفع و رجوعند، شایسته امر قانون نویسی است. بهتر بود حداقل برای رفع اشکالات و رعایت ترتیبات عددی مواد قانونی، یک بار پس از اصلاح و وضع مواد الحاقی جدید و حذف تعدادی از مواد قانون سابق، کل قانون از ابتدا تا انتها بازنویسی می‌شد و تعدادی از اشکالات شکلی مرتفع می‌گردید.

در این جا به اختصار به برخی از ایرادات شکلی و ماهوی اصلاحیه اشاره می‌گردد. البته آنچه در این جا مورد اشاره قرار می‌گیرد تمام آن چیزی نیست که می‌توان استخراج کرد، اما شاید بتوان گفت که موارد زیر در ردیف مهم‌ترین آنها هستند:

۱. در اصلاحیه، تکلیف ماده ۱ قانون که به توجیه فلسفه وجودی دادگاه‌هایی با صلاحیت عام پرداخته بود و هم‌چنان حیات قانونی دارد، روشن نشده است.
۲. تأسیس دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضائی در ماده ۲ قانون پیش‌بینی شده است، ولی تعریف حوزه قضائی در تبصره ۱ ماده ۳ آمده است. بجا بود ابتدا حوزه قضائی تعریف می‌شد و سپس نحوه تأسیس و حدود قلمرو آن ذکر می‌گردید.
۳. در بند «الف» ماده ۳ عبارت «متهم به جرم» آمده که عبارت «به جرم» با توجه به ارتباط آن با متهم، حشو زاید است.
۴. در ماده ۳ اصلاحیه، تکلیف بازداشت‌های ناشی از عدم تمکین یا ناتوانی متهم به تودیع وثیقه یا معرفی کفیل و غیره پیش‌بینی نشده است. بسیاری از قرارهای تأمینی به لحاظ عجز به بازداشت می‌شود و حقوق متهم در این گونه موارد نیز به اندازه قرارهای بازداشت موقت سلب می‌شود.
۵. مجزی کردن جرائم مشمول حد زنا و لواط که مجازات‌های شدیدی دارند و

نیازمند انجام تحقیقات دقیق توأم با بی طرفی هستند با توجه به سایر اقسام جرائم - مثل مساحقه، تفخیز، تقبیل و مضاجعه - ویژگی ممتازی ندارند، بخصوص این که با جرائمی که مجازات قانونی آن‌ها فقط تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال است از نظر شدت و ضعف مجازات، تناسب و هم خوانی ندارد.

۶. علی رغم سپری شدن چندین سال از تصویب قانون و حتی تصویب دو قانون آیین دادرسی ویژه برای دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه‌های مکرر، هنوز اجمال و ابهام قاضی تحکیم مندرج در ماده ۶ قانون رفع و روشن نشده است.

۷. ماده ۱۱ قانون که مقرر می‌دارد: «رییس شعبه اول دادگاه‌های عمومی در هر حوزه قضائی، رییس حوزه قضائی است و با تصویب رییس قوه قضائیه می‌تواند به تعداد لازم معاون داشته باشد» با اصلاحات انجام شده، بخصوص مفاد ماده ۱۲ اصلاحیه مقرر می‌دارد که: «در شهرستان، رییس دادگستری، رییس حوزه قضائی و رییس شعبه اول دادگاه بر دادگاه‌ها ریاست اداری دارد و در مرکز استان، رییس کل دادگستری استان، رییس کل دادگاه‌های تجدیدنظر و کیفری استان است و بر کلیه دادگاه‌ها و دادرسی‌ها و دادگستری‌های حوزه آن استان نظارت و ریاست اداری خواهد داشت. همچنین رییس دادگستری هر حوزه بر دادرسی آن حوزه نظارت و ریاست اداری دارد.» متناسبی نیست.

۸. محول شدن وظیفه انجام تحقیقات به نهاد دادرسی در بند «و» ماده ۳ اصلاح شده که مقرر می‌دارد: «تحقیقات مقدماتی کلیه جرائم بر عهده بازپرس می‌باشد.» با تبصره ۲ ابقا شده ماده ۱۴ قانون که می‌گوید: «دادگاه‌های عمومی حقوقی با حضور رییس دادگاه و یا دادرسی علی‌البدل تشکیل می‌شود و تمام اقدامات و تحقیقات به وسیله رییس دادگاه یا دادرسی علی‌البدل وفق قانون آیین دادرسی مربوط انجام می‌گردد و اتخاذ تصمیم قضائی و انشای رأی با قاضی دادگاه است.» منافات دارد و موجب تشتت رویه و تداخل وظایف مراجع دوگانه دادرسی و دادگاه در لزوم تکمیل تحقیقات خواهد شد.

۹. بقای تبصره ماده ۲۴ قانون در اصلاحات انجام شده، خالی از ایراد نیست. طبق تبصره: «قطعیت حکم در صورتی است که از موارد سه گانه مذکور در ماده ۱۸ نباشد.»

۱۰. تبصره ۳ ماده ۲۸ که می‌گوید: «متقاضی تجدیدنظر، در آرای کیفری باید مبلغ ده

هزار ریال بابت هزینه دادرسی پردازد و در آرای حقوقی هزینه دادرسی برابر مقررات آیین دادرسی مدنی خواهد بود» با توجه به مواد ۲۴۲ و ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و ماده ۵۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ به طور ضمنی نسخ گردیده است.

۱۱. حذف ماده ۳۴ قانون در مکلف کردن رییس قوه قضائیه به انحلال دادرسی‌ها، در اصلاحیه قانون و احیای مجدد دادرسی‌ها از قلم افتاده است. ماده ۳۴ چنین است: «از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این قانون، رییس قوه قضائیه مکلف است حداکثر ظرف مدت پنج سال با تشکیل تدریجی دادگاه‌های عمومی و انحلال دادرسی‌های عمومی و انقلاب و اتخاذ تصمیمات ضروری در زمینه تعلیم و تربیت نیروی قضائی واجد شرایط، موجبات اجرای این قانون را در سراسر کشور فراهم نماید.» همچنین است ماده ۳۷ قانون که ابقا شده و مربوط است به مکلف کردن وزیر دادگستری به تهیه آیین‌نامه اجرایی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب که با توجه به تصویب قبلی آن و اصلاحیه حاضر موضوعاً منتفی شده است.

۱۲. مواد ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳ و ۳۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ به موجب ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ ملغی گردیده بودند و در این اصلاحیه، به ترتیب عددی مواد ۱۹، ۲۳ و ۳۱ توجه نشده و مواد ۱۸ و ۱۲ منسوخ شده، اصلاح گردیده است. بدیهی است چنین اقدامی موجب اعاده حیات قانون منسوخ نخواهد بود.

۱۳. راجع به حق دفاع متهم ناشی از اصل برائت، بخصوص حق برخورداری و همراهی وکیل دادگستری در مرحله تحقیقات دادرسی برای تضمین هر چه بیشتر حقوق فردی، لازم بود با توجه به تحول سیستم دادرسی و تا قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری مربوط مواردی پیش‌بینی می‌گردید.

۱۴. محل ذکر تبصره‌های ۱، ۲ و ۳ ماده ۱۳ اصلاحیه که فاقد جنبه کاربردی و استنادی در دادرسی است در قانون یا آیین‌نامه استخدای قضات دادگستری است، نه در قانون تشکیل دادگاه‌ها و احیای دادرسی‌ها.

۱۵. تکلیف نحوه طرح ادعای مدعی خصوصی و امکان تقدیم دادخواست به مرجع تعقیب یا تحقیقات (رسیدگی به ضرر و زیان ناشی از جرم) روشن نشده است.
۱۶. تکلیف دادگاه در خصوص لزوم اعطای نیابت قضائی برای انجام تحقیقات مندرج در تبصره ۲ ماده ۱۴ با توجه به تفکیک مرحله تحقیق و محول شدن به جای آن به دادرسی لازم بود این اختیار به دادرسی محول می‌گردید.
۱۷. ترتیب رسیدگی در دادگاه‌ها که طبق ماده ۱۶ وفق مقررات مزبور در آیین دادرسی مربوط به دادگاه‌ها پیش‌بینی شده بود باید با توجه به بند «ج» از ماده ۱۴ اصلاحیه که در نحوه رسیدگی محاکم موازین جدیدی را در نظر گرفته است در تعارض است.
۱۸. عبارت «آرای غیر قطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام، همان می‌باشد که در قوانین آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ کمیسیون قضائی و حقوقی و ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی ذکر گردیده است. در مورد آرای قابل تجدیدنظر یا فرجام و تجدیدنظر و فرجام‌خواهی بر طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام می‌شود.» مندرج در صدر ماده ۱۸ اصلاحیه زاید است.
۱۹. در متن و تبصره‌های ماده ۱۸ اصلاحیه، شیوه رسیدگی و اتخاذ تصمیم در پدیده نوظهور شعبه تشخیص، مسکوت و مجمل مانده است.
۲۰. آنچه به عنوان اصلاح ماده ۱۸ آمده است در واقع اصلاح ماده ۳۱ از قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب است.

۱. دکتر محمد آشوری، قانون آیین دادرسی کیفری ایتالیا در بوته آزمایش، مجله کانون وکلای دادگستری مرکز، ش ۱۶۳.
۲. روزنامه نوروز، پنجشنبه ۲۱ تیر ۱۳۸۰ ص ۸.
۳. در جلسه علنی روز چهارشنبه مورخ پانزدهم تیرماه یکهزار و سیصد و هفتاد و سه مجلس شورای اسلامی. (روزنامه رسمی شماره ۱۴۳۸۳ - ۱۳۷۳/۵/۳)
۴. در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ مجلس شورای اسلامی. (روزنامه رسمی شماره ۱۶۸۲۳ - ۱۳۸۱/۹/۷)